

حسین علیه السلام قیام می کند

حسین در مکه

یزید به وصیت پدرش عمل کرد. او در ابتدای حکومتش، هیچ مسأله‌ای نداشت مگر این که بر دو شخصیت مخالف خود - حسین بن علی و عبدالله بن زبیر - که با وی بیعت نکرده بودند، پیروز شود! ولید بن عقبه بن ابی سفیان که آن روز از جانب معاویه، والی و فرماندار مدینه بود، نامه یزید را دریافت کرد که مرگ پدرش را خبر می داد و این که او از «حسین» و «عبدالله بن زبیر» به فوریت بیعت بگیرد و هیچ اجازه ندهد که آنها فرصتی پیدا کنند. ولید، مروان بن حکم را در جریان گذاشت و با او مشورت کرد که چگونه این کار سیاسی را آغاز کند. مروان، در حالی که سوءنیت داشت و می خواست خود را مخلص نشان دهد، چنان مصلحت اندیشی کرد که ولید را با «حسین» و «عبدالله» در میان بگذارد؛ اگر آنها بیعت کردند او به مراد خود رسیده است و گرنه آنها را گردن بزند!!

داستان امتناع بیعت حسین علیه السلام

چند فصل پیش گذشت. حسین علیه السلام به خانه اش برگشت ولی تصمیم گرفت که از مدینه بیرون رود و به مکه هجرت کند چنانکه ابن زبیر نیز چنین کرده بود.

گمان معاویه درباره این دو شخصیت صحیح بود که آن دو، به آسانی تسلیم نمی شوند و بیعت نمی کنند.

در مکه، مردم، دور حسین علیه السلام را گرفتند و از همه مدعیان خلافت، روی گردانیدند از جمله ابن زبیر، زیرا که حسین علیه السلام را شایسته این مقام می دانستند!

مکه پناهگاه مخالفان

عبدالله بن زبیر هر روز دور کعبه طواف می کرد. عقیده و امتناع خود از بیعت با یزید را بازگو می نمود و از نظرها و گرایش های مردم حجاز و عراق و دیگر شهرهای اسلامی، اطلاع می یافت.

حسین علیه السلام چهار ماه در مکه ماند. در این مدت او، دعوت مردم را به قیام و اخذ بیعت،

حسین علیه السلام در ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری شبانه همراه عده ای از برادران و فرزندان و برادرزادگان خود عازم مکه شد او راه بزرگ را در رسیدن به مکه انتخاب کرد بی آنکه پنهانی یا از بی راهه برود. -نه آنچنانکه ابن زبیر انجام داده بود- تا متهم به ترس و فرار از دشمن نشود. حدس و گمان معاویه درباره این دو شخصیت صحیح بود که آن دو، به آسانی تسلیم نمی شوند و بیعت نمی کنند.

حسین علیه السلام در ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری شبانه همراه عده ای از برادران و فرزندان و برادرزادگان خود عازم مکه شد او راه بزرگ را در رسیدن به مکه انتخاب کرد بی آنکه پنهانی یا از بی راهه برود. -نه آنچنانکه ابن زبیر انجام داده بود- تا متهم به

ترس و فرار از دشمن نشود. حدس و

محبت خود نوشته بودید، فهمیدم که به سوی شما بیایم... به این جهت برادرم، پسرعمویم، مورد اعتمادم از خاندان خود، مسلم بن عقیل را به نمایندگی به سوی شما فرستادم و به او گفتم که حال و اوضاع و نظر شما را بنویسد. اگر او گزارش کرد و نوشت که عاقلان و اندیشمندان و بزرگان شما، چنان است که در نامه ها منعکس است و رسولان شما آن را آورده است، به زودی و فوریت به سوی شما می آیم ان شاء الله... به خدا امام کسی است که به کتاب خدا عمل کند، عدالت را به پا دارد، حق را اجرا کند و وجود و ذات خود را برای خدا وقف نماید -والسلام.

حضرت مسلم در کوفه

مسلم به کوفه رسید و اجتماع مردم را مشاهده کرد که میان ۱۲ تا ۱۸ هزار نفر، اظهار علاقه و بیعت می کنند و برای آمدن حسین علیه السلام روزشماری می کنند. به حسین علیه السلام نوشت که به

دریافت می کرد و به ویژه کوفیان و دیگر شهرهای مجاور را که اصرار داشتند حسین علیه السلام قیام کند و در نامه های خود می نوشتند که در کوفه صد هزار نفر ارتش مجهز و آماده حضور دارد که از او پشتیبانی نمایند. حسین علیه السلام در این مدت در دعوت مردم کوفه، تردید داشت و همواره مترصد فرصت بود تا حقیقت موضوع روشن شود که آیا کوفیان راست می گویند یا نه؟!

اعزام مسلم

از این جهت پسرعموی خود «مسلم بن عقیل» را به نمایندگی خود، به کوفه فرستاد که موضوع را تحقیق کند و اگر زمینه را فراهم دید از مردم بیعت بگیرد. حسین علیه السلام در نامه ای که به سران کوفه نوشته بود، می گوید:

«نامه های شما رسید. آنچه را که از

کوفه تشریف آورد و خواست مردم را پاسخ دهد.
 امام علیه السلام پس از دریافت نامه حضرت مسلم که خبر از اجتماع مردم کوفه می داد، تصمیم گرفت که به کوفه برود. در این میان، مشاوران و اصحاب او، در انتخاب او، برای رفتن به کوفه اختلاف نظر داشتند. برخی چنین صواب می دیدند که او به کوفه نرود و جای دیگری - مثلاً یمن - را انتخاب کند [ابن عباس].

در مکه، مردم، دور حسین علیه السلام را گرفتند و از همه مدعیان خلافت، روی گردانیدند از جمله ابن زبیر، زیرا که حسین علیه السلام را شایسته این مقام می دانستند!

کرده و حادثه ای اتفاق نیفتاده است.
 نظر عبدالله بن زبیر ابن زبیر هم می گفت:

محمد حنفیه - برادر امام - چنین نظر داشت که امام در مدینه بماند و نمایندگان خود را به شهرها بفرستد و آنان را به بیعت خود، فراخواند (پیش از آنکه با یزید بجنگد). اگر مردم «اگر بخواهی در حجاز بمانی پشتیبان می شوم و تأییدت می کنم و با تو بیعت کرده و خیرخواهت هستم و اگر در حجاز بیعت نخواهی، من (از جانب تو) بیعت می گیرم و تو همواره مورد احترام و

اطاعت من خواهی بود».

ولی مورخان می‌گویند: ابن زبیر در این گفتار خود صادق نبود. از جمله ابوالفرج اصفهانی. او می‌گوید:

«برای عبدالله بن زبیر چیزی سنگین‌تر از حضور حسین علیه السلام در مکه نبود و دوست داشت که او به عراق برود تا او، در حجاز قیام کند. زیرا زمینه برای او، بعد از خروج حسین علیه السلام از مکه فراهم می‌شد. لذا ابن زبیر امام را دید و پرسید که ای اباعبدالله تصمیمت چیست؟ امام نظرش را برای رفتن به کوفه و نامه حضرت مسلم برای دعوت اعلام کرد. ابن زبیر گفت: پس چه چیز تو را مانع است؟ به خدا! اگر من پیروانی در عراق به مانند تو داشتم هرگز درنگ نمی‌کردم»^(۱).

خیرخواهی ابن عباس

شاید خیرخواه‌ترین فرد، در این

مسأله، عبدالله بن عباس بود، زیرا ابن عباس، با حسین علیه السلام خویشاوندی داشت. به علاوه او، از تیزهوشی سیاسی هم بهره‌مند بود. او از امام علیه السلام پرسید:

برای عبدالله بن زبیر چیزی سنگین‌تر از حضور حسین علیه السلام در مکه نبود و دوست داشت که او به عراق برود تا او، در حجاز قیام کند. زیرا زمینه برای او، بعد از خروج حسین علیه السلام از مکه فراهم می‌شد. لذا ابن زبیر امام را دید و پرسید که ای اباعبدالله تصمیمت چیست؟ امام نظرش را برای رفتن به کوفه و نامه حضرت مسلم برای دعوت اعلام کرد. ابن زبیر گفت: پس چه چیز تو را مانع است؟ به خدا! اگر من پیروانی در عراق به مانند تو داشتم هرگز درنگ نمی‌کردم

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۷۵.

«مردم نگرانند که تو می خواهی به عراق بروی. پس چه کار خواهی کرد؟»

امام علیه السلام گفت:

«در یکی دو روز آینده عازم عراقم.»

ابن عباس در حالی که از روی بیمناکی به او نگاه می کرد گفت:

«می ترسم که تو کشته شوی. مردم عراق، مردمی حيله گرند و غدر و حيله به کار می برند. همین جا، در مکه بمان، تو سرور مردم حجازی... اگر مردم عراق تو را می خواهند، نخست دشمنانشان را تبعید کنند سپس تو می توانی به سوی آنها بروی! اگر نخواهی که اینجا (مکه) بمانی و بایستی بیرون بروی، پس یمن را انتخاب فرما. یمن، دور از دسترس و دارای کوه های بلند و دره های عمیق است. به علاوه پدرت آنجا طرفدارانی دارد..»

امام علیه السلام فرمود:

«پسر عمو من می دانم تو خیر خواه منی و محبت و شفقت داری اما من تصمیم گرفته ام که بروم.»

ابن عباس گفت:

«اگر می خواهی بروی خودت تنها برو. فرزندان و اهل حرم را نبر. آیا این سزاوار است که تو کشته شوی و آنها به تو نگاه کنند؟...»

در راه عراق حسین علیه السلام در هشتم ذی الحجه، دو روز مانده به عید قربان از مکه خارج شد. در آن روزها، اخبار کوفه، از بیعت مردم حکایت داشت و اقتضا می کرد که امام، بدون از دست دادن زمان، به آنجا برسد. به علاوه اگر در مکه می ماند، ممکن بود از طرف یزید، ترور شود.

حسین علیه السلام در
هشتم ذی‌الحجّة، دو
روز مانده به عید
قربان از مکه خارج
شد. در آن روزها،
اخبار کوفه، از بیعت
مردم حکایت داشت و
اقتضا می‌کرد که امام،
بدون از دست دادن
زمان، به آنجا برسد.
به علاوه اگر در مکه
می‌ماند، ممکن بود از
طرف یزید، ترور شود.

مسلم در کوفه به فعالیت
پرداخت. مردم دسته‌دسته، هزاران
هزار، به نمایندگی از طرف حسین علیه السلام
با او بیعت می‌کردند. به بیان ابن کثیر
(از مورخان)، آمار بیعت کنندگان بالغ
به ۱۸ هزار نفر^(۱) و به گفته ابن قتیبه
دینوری، بالغ بر سی هزار نفر بود^(۲).

نعمان بن بشیر -والی کوفه- از
اقبال مردم به بیعت مسلم، نگران
شده و متحیر مانده بود که با مسلم بن
عقیل چه رفتاری کند! او به منبر رفت
و اعلام کرد که:

«فقط هر کس را که با او بجنگد،
می‌کشد. و تنها هر کس را که بر علیه
او قیام کند، تنبیه می‌کند».

ادامه دارد

۱. البداية و النهاية.

۲. ابن قتیبة، الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۴،
مؤسسة الحلبي - القاهرة، بی‌تا.